



روایت وقفی که به خاطره‌ای ماندگار تبدیل شده است

بفرمایید آب سرد

صندوق
خاطرات

شیرآب حیاطمان، شلنگی به بیرون کشیده بودیم تا آن هایتوانند استفاده کنند.

پدر مرحوم حمید آقا که این موضوع را متوجه می‌شود، برای راحتی رانندگان از حیاط منزل تا سر باغچه بیرون، لوله‌کشی آب انجام می‌دهد. بدین شکل شیرآبی بیرون از خانه نصب می‌شود که هر زمان رانندگان و حتی عابران خواستند، می‌توانستند از آن استفاده کنند.

● وقفی ماندگار برای عمه‌ام

او ماجرای وقف آب سردکن را این طور برایمان تعریف می‌کند: عمه‌ای داشتم که ازدواج نکرده بود. بیماری داشت و بعد از مدتی هم فوت کرد. پدرم برای باقیات الصالحات خواهرش آب سردکنی خرید و نزدیک همان شیرآب نصب کرد. حالا رانندگان و عابران می‌توانستند آب سرد میل کنند. این آب سردکن تا چند سال قبل هم برقرار بود. اما شهرداری برای ایمنی اخطار زد که آب سردکن سبب سد معبر برای همسایه‌ها شده است. ما هم آن رایبه داخل خانه منتقل کردیم و شیرآب را از دیوار حیاط به بیرون گذاشتیم.

او می‌گوید: البته دیگر میوه فروش‌های و انتی هم نیستند و اینجا خیابان کشتی شده است، اما هنوز رهگذاران و بچه‌هایی که در کوچه بازی می‌کنند می‌دانند که اینجا، آب سرد هست و هر زمان که بخواهند به سراغش می‌آیند.

تازمانی که پدر بود، هزینه آب سردکن را روی مبلغ آب ماهیانه‌شان پرداخت می‌کرد و حالا هم حمید آقا با جان و دل این کار را انجام می‌دهد.

گند مزار بود و باغ‌های میوه. روزگاری که صدای گنجشک‌ها بیشتر از صدای ماشین‌ها بود. آن زمان که اهالی برای ساعتی استراحت نیاز نبود تا خارج شهر رانندگی کنند. آن هاکنار همین زمین‌های کشاورزی می‌نشستند و با خوردن یک قاچ هندوانه یا خربزه، خستگی روزمره را از تن بیرون می‌کردند.

خواج‌ه ایم مقدم برایمان روایت می‌کند: دهه ۷۰ بود که ماشین‌های میوه مقابل خانه مان می‌ایستادند. تعدادشان خیلی زیاد بود. شاید نزدیک به پنجاه شصت وانت که هر کدام از صبح می‌آمدند و تا شب میوه و سبزی می‌فروختند. زمستان و تابستان هم نداشت. این رانندگان میوه فروش گاهی به در خانه مان می‌آمدند و آب می‌خواستند برای چای درست کردن یا برای وضو گرفتن. ما هم از



سمیرا منشادی می‌گویند بعضی چیزها نه ساخته می‌شوند، نه کاشته. خودشان سر جایشان سبز می‌شوند. درست همان جا که باید باشند. مثل درختی در بیابان. مثل سایه‌ای وسط داغی ظهر. مثل وقفی که ماندگار می‌شود.

ظهر یک روز کش دار تابستانی است. از همان روزهایی که آفتاب، آسفالت را به مرز خمیری شدن می‌رساند و کوچه از نفس می‌افتد؛ درخت توت کنار دیوار، برگ‌هایش را از گرما به باد می‌سیارد. از دل دیوار آجری، شیرآبی بیرون زده است. نوشته‌ای محو دیده می‌شود و اگر درست نگاه کنی، عبارت «آب سرد» به چشم می‌خورد.

رهگذاران خسته، در میان دود و آفتاب و شلوغی، اینجا پناهی پیدا می‌کنند؛ جرعه‌ای برای خنکی جان. لحظه‌ای برای تازه کردن نفس. این آب ساده یاد مردی را زنده نگهداشته است که سال‌ها پیش نیت کرده بود لب‌های تشنه‌ای را سیراب کند؛ مردی که حالا نیست. امانیت پاکش هنوز در کوچه جاری است.

این آب سردکن وقف پدر حمید خواج‌ه ایم مقدم برای خواهر مرحومش است که حالا هر جرعه آبش، فاتحه‌ای بی صداست و هر لیوانش «خدا بیامرزی» ای که از دل یک کوچه بیرون می‌آید.

● آب سرد برای رانندگان و اهالی

حمید خواج‌ه ایم مقدم در محله کوی کارگران متولد شده است. در آن سال ها که خانه‌شان را در چمن ۱۳ خریدند، تا چشم کار می‌کرد.

نوجوان محله امام رضا (ع) اوقات فراغت‌ش را با کلام الهی پر کرده است

قاری‌ای که حافظ قرآن شد



● دوست داری چه کسانی از تلاوت یا حفظ قرآن تو تأثیر بگیرند؟

امیدوارم هم سن و سال‌هایم متوجه شوند که حفظ قرآن کار دشواری نیست و می‌توان حتی با روزی چند آیه شروع کرد. وقتی که می‌بینم دوستانم با تشویق من به کلاس‌های قرآن جذب شده‌اند، خیلی خوشحال می‌شوم.

● فعالیت‌های فرهنگی یا هنری دیگری هم داری؟

بله، عضو بسیج مسجد و مدرسه هستم. همچنین به حوزه نرم افزار علاقه مندم و به همین دلیل در کلاس ویرایش فیلم و عکس با موبایل شرکت کرده‌ام تا بتوانم فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بسیج را ترویج و مستندسازی کنم.

● اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذرانی؟

از بچگی به فوتبال علاقه داشتم و در کوچه بازی می‌کردم. حدود دو سالی است که به صورت حرفه‌ای در باشگاه تمرین می‌کنم.

● الگوی زندگی‌ات چه کسی است؟

در اردوی راهیان نور با شخصیت شهید ابراهیم هادی آشنا شدم. این باعث شد کتاب «سلام بر ابراهیم» را بخوانم و این شهید برایم به الگویی مهم تبدیل شد. آرزو دارم همانند او بی‌ریا و خالص خدمت کنم.

● چه برنامه‌ای برای آینده‌ات در نظر داری؟

در برنامه کوتاه مدت، حفظ کل قرآن کریم قرار دارم و امیدوارم تا دوسه سال آینده به این هدفم برسم. بعد از پایان دبیرستان نیز می‌خواهم وارد دانشکده افسری شوم؛ چون پدر بزرگم نظامی بود و من هم علاقه زیادی به خدمت برای حفظ امنیت کشورم دارم.

● برای حفظ این کار، چقدر در روز تمرین و تکرار انجام می‌دهی؟

هر شب قبل از خواب، دو صفحه از محفوظاتم را مرور می‌کنم و در طول روز نیز هر زمان فرصت داشته باشم، آیاتی را که از حفظ هستم، برای خودم زمزمه و تکرار می‌کنم.

● حافظ و قاری شدن چه تأثیری در زندگی‌ات داشته است؟

مهم‌ترین اثر آن، ارتباط عمیق‌ترم با خدا بود. در ادامه می‌دیدم که احترام اطرافیانم نسبت به من بیشتر شده است و در جمع‌های خانوادگی و محله مان شناخته‌تر شده‌ام، به طوری که در مراسم بسیاری، از من برای تلاوت قرآن دعوت می‌شود.



نجمه موسوی زاده | هر زمان نوبت تلاوت قرآن در صف مدرسه به اومی رسید، سکوتی شیرین فضا را پر می‌کرد. صدای محمد رضا آن قدر دل نشین بود که همه بچه‌ها دوست داشتند تلاوتش ادامه داشته باشد. معلمش که این استعداد را دید، به او گفت: «تو که قاری خوبی هستی، حیف است حافظ قرآن نشوی.»

همین جمله جرعه‌ای در ذهن محمد رضا فیض آبادی نوجوان چهارده ساله محله امام رضا (ع) زد؛ حالا او علاوه بر اینکه توانسته در پایه ششم و هفتم، مقام دوم و سوم مسابقات تلاوت را در سطح ناحیه ۴ آموزش و پرورش کسب کند، حافظ سه جزء قرآن کریم نیز هست.

● تلاوت قرآن را از چه سنی و به چه شکلی آغاز کردی؟

کلاس دوم بودم که به کلاس‌های آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن در مسجد حضرت محمد (ص) می‌رفتم که نزدیک خانه مان قرار دارد. روخوانی ام که خوب شد، علاقه ام به قرآن بیشتر شد و در کلاس صوت و لحن نیز ثبت نام کردم.

● حفظ قرآن را چگونه شروع کردی؟

چون از قبل قاری بودم، حفظ برایم آسان تر بود. سال گذشته با تشویق معلمم در کلاس‌های حفظ قرآن مدرسه ثبت نام کردم و موفق به حفظ جزء سی شدم؛ امسال نیز تا لان توانسته‌ام جزء اول و دوم را حفظ کنم.